



تحلیل گفتمان رسانه‌های غربی در پی حادثه ۱۱ سپتامبر

# یک تحلیل رسانه‌ای؛ گفتمان نفرت

اشاره:

رسانه‌های غربی بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر، به کدام گفتمان رسانه‌ای روی آوردند؟ چه تصویر و تصویری از این رویداد، پیامدها و عاملان آن ارائه کردند، چه کسانی را گناهکار قلمداد کردند و تا چه حد، گفتمان رسانه‌ای آنها مبتنی بر یافته‌ها و شواهد عینی و غیرقابل انکار بود. فرض از آنچه در مقاله زیر می‌آید این نیست که یک قضاوت قالبی در مورد عملکرد رسانه‌های غربی در جریان رویداد ۱۱ سپتامبر، صورت گیرد و یکسره بر آنچه رفت، رنگ سیاه نشانده شود، بلکه هدف کالبد شکافی علمی و واقع‌بینانه از گفتمان رسانه‌های غربی در ارتباط با این حادثه است. آنچه در این مقاله می‌خوانید خلاصه یک گزارش تحقیقی است که به سفارش مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها و با استفاده از روش تحلیل گفتمان در پاییز امسال صورت گرفته و می‌کوشد به دستیابی به شناخت علمی و عینی در قبال این موضوع، یاری رساند.

چکیده

اجتماعی غرب امکان‌پذیر ساخت.

در ذهنیت اجتماعی غرب شکل گرفت.

انگاره بازنمایی شده از دشمن هیچ‌گاه نمی‌تواند متعادل باشد، اما حتی تعادلی ظاهری در رابطه با انعکاس تفکر مخالف درون نظام غالب بر غرب نیز رعایت نشد. دقیقاً در رابطه با مبحث تعادل است که به دلیل جو خاص خاورمیانه، شبکه تلویزیونی الجزیره یک شبه وجهه و اعتبار بالایی در اذهان عمومی اعراب یافت و به بنیان‌گذاران خود، قدرت سیاسی اعجاب‌انگیزی در معادلات آینده خاورمیانه اعطاء کرد. قدرت معتدل و محافظه‌کاری که در تضاد با جنبش اسلامی قرار دارد، اما به دلیل رعایت تعادل در نمایش همین جنبش، موقعیتی مناسب در افکار عمومی یافته است. رادیکالیسم ظاهری و رسانه‌ای حسنی مبارک‌ها برای استفاده از «شرایطی» است که موجبات رشد جنبش رادیکال اسلامی را باعث شده بود.

مطالعه فرآیند بحث‌های طرح شده در طول این مدت نشان می‌دهد که همه خبرهای این دوره با گفتمان نفرت نوشته شده بود که تورریسم و رویداد ۱۱ سپتامبر را به افرادی با ظاهر اسلامی و مردمی در تظاهرات خشونت‌آلود علیه امریکا نسبت می‌داد. همین گفتمان، امکان قبول بمباران‌های افغانستان را در ذهنیت

رویداد ۱۱ سپتامبر را می‌توان یکی از نقاط عطف تاریخی محسوب داشت که در عصر رسانه‌ای حاضر، مطالعه پوشش خبری آن اهمیتی ویژه دارد.

به دلیل ضعف رسانه‌ای نشریات، پوشش خبری در روز اول عمدتاً در حوزه مفاهیم تلویزیونی قرار می‌گیرد. تصویر برخورد هواپیماها با برج‌ها که بارها به نمایش در آمد نوعی استیصال و عدم توانایی در مخاطب ایجاد می‌کند. شاید به همین دلیل بوش چنین بر افغانستان می‌تازد تا عدم توانایی و استیصال ایجاد شده در ذهنیت امریکایی را که حاصل تماشای هواپیماهایی بود که بر نمادهای عظمت نظام سرمایه‌داری تاختند را به احساس قدرت تبدیل سازد. تصویر دشمن که حاصل تعامل بوش و رسانه‌های جمعی در ذهنیت اجتماعی امریکا بود، تصویری کهنه از اسلام محافظه‌کار مسلحانه محسوب می‌شد. اما بدون آن‌که صحبتی از اسلامی بودن تروریست‌ها به‌طور نظام‌مند در میان باشد. (از آنها به عنوان اسلام‌گرا یاد شده است اما این کار شکل نظام‌مندی به خود نگرفت) این امر بعد از انگاره به وسیله «تصاویر» به نمایش در آمده از بن لادن و همکارانش و همین‌طور تظاهرات مسلمانان خاورمیانه،

مقدمه

در تاریخ لحظاتی هستند که فلاسفه آنها را لحظات طلایی و تاریخ‌نویسان آنها را نقاط عطف می‌نامند. رویداد ۱۱ سپتامبر را می‌توان به جرأت یکی از این لحظات به‌شمار آورد. شاید به همین دلیل نیز رسانه‌ها این حادثه را به شکلی خارق‌العاده مورد پوشش خبری خود قرار دادند. و دقیقاً در همین راستا این گزارش کارشناسانه، حادثه ۱۱ سپتامبر را به مثابه یک انگاره رسانه‌ای از یک زاویه کلان گفتمان شناسانه در چهار بخش مورد بررسی قرار می‌دهد.

۱. پوشش خبری؛ موضوعات و مطالب انعکاس یافته

رویدادهای مهم سیاسی، اجتماعی و انسانی همیشه مورد توجه رسانه‌ها بوده‌اند. رسانه‌های خبری برای جلب توجه مخاطب، به حوادثی شگفت‌انگیز با دوره کوتاه ولی با حجمی بزرگ و مشخصه‌های فیزیکی‌ای که فهم آن را برای مخاطب آسان می‌سازد، روی می‌آورند.

برای مطالعه پوشش خبری یک رویداد، در نخستین قدم می‌توان آن را به اجزای خود تقسیم کرد. اجزای هر پوشش

خبری، موضوعات انعکاس یافته و مطالب طرح شده در چارچوب هر یک از این موضوعات است.

در اینجا برای جلوگیری از خلط دو مبحث مهم در رابطه با خبر، «موضوع» از «مطلب» تفکیک می‌شود. «موضوع» کلان است، حال آن‌که «مطلب» خرد است. برای مثال موضوع انتفاضه می‌تواند شامل مطالبی درباره تظاهرات این یا آن روز مشخص در مناطق اشغالی باشد.

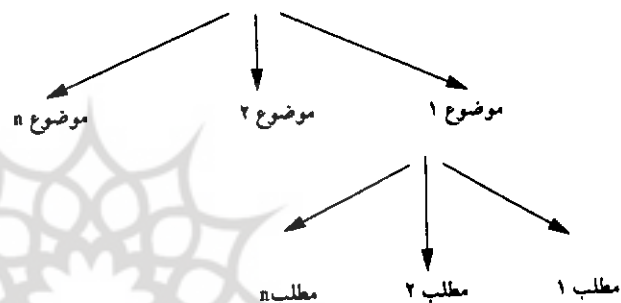
وضعیت اقتصادی و پایین آمدن شاخص‌های آن بود که ناگهان غبار سنگینی از دود و آتش، اضطراب و دلهره سرتاسر آمریکا و تا حدودی جهان غرب را فرا گرفت. خبر باور نکردنی بود، اما این خبر و فضایی که این خبر بر سرتاسر آمریکا حاکم گرداند، از روزنامه‌ها و رسانه‌های نوشتاری منعکس نمی‌شد. یک بار دیگر جهان، تاریخ را از دریچه تلویزیون مشاهده کرد. در یک لحظه نه تنها در آمریکا بلکه در سرتاسر

رسانه‌ای، تصویری بود از هواپیمایی که در بهت و حیرت همگانی آرام آرام بر پیکره برجی سر به فلک کشیده می‌کوبید و دود غلیظی از آن به آسمان برمی‌خاست. به راستی تصاویر تکرار شونده از برخورد هواپیماها به برج‌های دوقلو چه معنایی می‌توانست برای مخاطبان در برداشته باشد؟

احساس ناتوانی؛ اولین معنای غالب بر تصاویر تلویزیونی

تصویر، هواپیمای غول پیکری را نشان می‌دهد که آرام وارد کادر می‌شود و با هیبت و آرامشی خاص با سرعتی پایین حرکت می‌کند. گویی قرار است بالن‌های رنگی تبلیغی بر سر مردم بریزد یا دور دو برج بگردد و تبلیغاتی را به تصویر کشیده یا به اجرا گذارد. اما هواپیما با صلابت خاص خود با آرامشی بی‌نظیر در بهت و حیرت خیرکننده بر شیشه‌ها و فودل‌های سرد بنایی می‌کوبد که سرمایه‌ای عظیم را در جهان به حرکت وامی‌داشت. شیشه‌ها تکه تکه در آسمان پخش می‌شوند، دود غلیظی به آسمان می‌رود. آیا این واقعیت است یا تنها یک واقعیت مجازی است، آیا باید باور کرد که هواپیما واقعاً بر برج کوبید؟ مگر نه این‌که از آن فیلم گرفته‌ایم، مگر نه آن‌که دوربین آنجا حاضر است و می‌داند که هواپیما می‌خواهد بر ساختمان بکوبد که می‌کوبد پس چرا نمی‌توانند جلویش را بگیرند؟ چطور این هواپیما چنین آرام آرام با هیبت و آرامشی خاص در مقابل چشم دوربین‌های مختلف از زوایای مختلف که گویی همه می‌دانستند که قرار است این هواپیما بر این برج بکوبد، بر آنچه گویندگان، مظهر آمریکا معرفی می‌کنند، می‌کوبد و هیچ‌کس نیست تا جلوی او را بگیرد. چه بر سر آمریکا آمده است؟ آیا اسطوره پهلوان به پایان رسیده؟ آیا این همان تیری است که بر خدایان یونانی کوبید و آنان را از پای در

#### پوشش خبری یک رویداد



جهان، مردم گردو خاک، آتش و شعله و جو سنگین مرکزی‌ترین خیابان‌های جهان، آنجا که سرنوشت سرمایه نه تنها در آمریکا بلکه در سراسر جهان تعیین می‌شود - را مشاهده کردند، آن هم به‌طور زنده.

هر رسانه برای پرورش یا پردازش مطالب خود از پیش فرضی بهره می‌برد که آن را می‌توان خط سردبیری یا زاویه نگرشی و خبری آن رسانه نامید. اما در آن لحظات طوفانی، لحظاتی که گویی زیرپاهای جهان پهلوانی خالی شده و در گنجی کامل هواداران و طرفدارانش، توان درک اوضاع را ندارد، رسانه‌ها نیز نمی‌توانستند دقیقاً درک کنند که چه اتفاقی افتاده، چگونه باید آن را هضم و به مخاطبان عرضه کرد. رسانه‌ها تنها توانستند فاجعه را اعلام و به دفعات تصاویر به دست آمده از آن را به نمایش گذاشته، عمق فیزیکی این ضربه را برای مخاطبان بازگو کنند. اولین مطلب

یک پوشش خبری در نهایت یک معنای کلان فوقانی<sup>۱</sup> یا یک نتیجه‌گیری عام را در طول دوره خبر در ذهن مخاطبان ایجاد خواهد کرد. برای بررسی مبحث فوق، از آنجا که «معنا» حاصل روابط مابین «مطالب» است، مطالب و روابط برجسته یعنی تکرار شونده در یک پوشش خبری فهرست‌برداری می‌شوند تا مورد تحلیل قرار گیرند.

#### پوشش خبری رویداد ۱۱ سپتامبر؛ مطالعه مطالب و روابط

صبح روز حادثه پیش از آن‌که رویداد غریب ۱۱ سپتامبر اتفاق افتد، روزنامه‌های سرتاسر آمریکا توازن روزمره‌ای را گزارش کردند و مردم نیز بنا بر عادت روزانه پس از خرید روزنامه صبحگاهی خود سوار بر ترن‌های زیرزمینی میان شهری به سرکارهای خود رفتند. تنها سنگینی‌ای که در فضا حس می‌شد، اضطراب مختصری درباره

آورد و اینک بر این خدایان سرمایه می‌کوبد تا آنها را به مثابه مظهر یک ملت نوین از پای در آورد؟ آیا این پایان جهان است؟

در آن لحظات آنچه در ذهن مخاطبان امریکایی می‌گذشت، می‌توانست همه یا بخشی از مباحث فوق باشد. اما هواپیمای دوم یک معنای جدید در ذهن مخاطب شکل می‌دهد؛ استیصال. هر مشاهده‌گری که قادر به دیدن صحنه‌ای شنیع یا فاجعه‌آمیز باشد اما نتواند آن را لمس کند، یا در آن مشارکت کند، دچار «استیصال» می‌شود. در آن ساعات اولیه پخش رسانه‌ای، مخاطبان به مشاهده‌گرانی مستأصل تبدیل شدند که در مقابل چشمانشان، قهرمانان مورد علاقه‌شان، مظهرشان، تکه تکه و پاره پاره شد، درهم کوفته شد ولی آنان قادر نبودند واکنشی مگر ضجه از خود نشان دهند. در چنین لحظاتی ابرقدرت شکست. ابرقدرت در ذهن مخاطب شکست و یک ناتوانی بی‌کران برجای آن نشست. شاید بوش به همین دلیل، چنین بی‌مهابا، بمب‌های ده‌هزار دلاری برساختمان‌های صددلاری می‌کوبد. او می‌خواهد انتقام ذلت امریکا را در پیش چشمان وجدان عمومی امریکا از افرادی که جرأت کرده‌اند بر نماد قدرت آن بتازند، بگیرد تا با این کار، ناتوانی را به توانایی و فریاد ضجه را به هوای قهرمانانه برای تکنولوژی برتر جنگ بدل سازد. آیا به راستی بیماران‌های افغانستان مرهمی بر غرور زخم خورده امریکا نیست؟ احساس ناتوانی امریکاییان دقیقاً در این واقعیت نهفته بود؛ صحنه تجاوز را می‌دیدند ولی هیچ خبری از سوپر من نبود. آنها از کودکی در تلویزیون شاهد حمله به شهرهایشان به وسیله دانشمندان دیوانه و... بودند، اما همیشه سوپرمن به نجاتشان می‌آمد. تا امروز که خبری از سوپرمن نبود و در نبود وی، معنای غالب تصاویر رسانه‌ای فوق، ناتوانی بود.

گفتارها و تصاویر؛ حرکت یک ملت؟ ملت تبدیل می‌شد.

در آن بهت خیره‌کننده در اولین ساعات روز که احساس ناتوانی بر بینندگان امریکایی مستولی شده بود، آنها هواپیماها را می‌دیدند، اما هیچ‌کس نبود که این پرندگان آهنین را از حمله به امریکا باز دارد، در آن لحظات مخصوصاً در نیویورک و حوالی آن، ایستگاه‌های تلویزیونی و تا حدی ایستگاه‌های متعدد رادیو FM ناگهان و به‌طور خود به خودی

ظهور بوش در صحنه؛ ترمیم انگاره یک ابرقدرت

تا اینجا رسانه‌ها و مردم به‌طور خودبه‌خودی خط سردبیری «تبلیغات» رسانه‌ای را خود با دست خود و بر سنگفرش خیابان‌های نیویورک حک می‌کردند اما همچون هر حرکت دیگری، این حرکت نیز همچون آخرین تلاش‌های

■ یک پوشش خبری در نهایت یک معنای کلان فوقانی یا یک نتیجه‌گیری عام را در طول دوره خبر در ذهن مخاطبان ایجاد خواهد کرد.

■ پس از حادثه ۱۱ سپتامبر یک بار دیگر جهان، تاریخ را از دریچه تلویزیون مشاهده کرد.

■ هر رسانه برای پرورش یا پردازش مطالب خود از پیش فرضی بهره می‌برد که آن را می‌توان خط سردبیری یا زاویه نگرشی و خبری آن رسانه نامید.

به گزارش صحنه فیزیکی فاجعه مشغول شدند. مردم متواری، آتش‌نشانان خسته، زخمی و خاک آلوده، انسان‌هایی که گویی از سیاره‌ای دیگر از میان خروارها تل خاک بیرون می‌آیند، احساس ناتوانی را به حرکتی خود به خودی برای کمک به زخمی‌ها، دلداری آنها، دیدن صحنه به چشم خود و... تبدیل کرد.

ناگهان دیگر تماشای این صحنه‌ها در تنهایی امکان‌پذیر نبود. همه به خیابان‌ها می‌ریختند تا با یکدیگر باشند. در خیابان‌ها، اشک، اتحاد می‌بخشید و احساس کمک به هم‌نوع، شرکت در تراژدی را همگانی می‌کرد. تلویزیون‌هایی که این صحنه‌ها را به نمایش در می‌آوردند، به نوبه خود، احساس ناتوانی مخاطب را به توانایی تبدیل می‌کردند؛ توانایی در پیوستن به دیگران؛ توانایی مشارکت در تراژدی. توانایی در کمک به مصدومان. توانایی حاصل از با هم بودن روی صحنه‌های تلویزیونی به حرکت یک

زیبا و ناآرام یک اسب سرکش در دستان چیره‌بوروکراسی رام شد تا به انگاره غالب از خیزش دوباره یک ابرقدرت تبدیل شود. اینجا بود که بوش بر صحنه تلویزیون ظاهر شد، تا نه تنها آب رفته را به جوی بازگرداند، بلکه آن را به سیلابی برای انتقام‌جویی از دشمنان موهوم و ناشناس امریکا تبدیل سازد. به این ترتیب، موج اتحاد مردم امریکا که از خیابان‌های نیویورک آغاز شده و از طریق دوربین‌های تلویزیونی در سرتاسر امریکا به شکل کاملاً خود به خودی نشر یافته بود، به ناگهان با انجام شبه رویدادهای حساب شده روابط عمومی‌چی‌های امریکایی در رسانه‌ها، به موجی برای انتقام‌جویی تبدیل شد که هدف این موج، تبدیل ناتوانی مخاطب به توانایی دوباره بازیافته یک ابرقدرت از طریق تنبیه شدید متجاوز بود.

پرچم امریکا از همان اولین تصاویر پخش شده در اولین روز حادثه در شکل

نسبتاً محدود، در دست مردم مشاهده می‌شد. اما آنچه شاید بتوان نیروهای دولتی بر شمرد مانند آتش‌نشانان و به صورت نظام‌مند و طی مراسمی خاص در مقابل چشم دوربین، بارها و بارها پرچم آمریکا را به اهتزاز درآوردند. از تصاویر پخش شده این‌طور به نظر می‌رسد که به شکل ناگهانی همه مردم حاضر در سر صحنه حادثه پرچم به دست گرفته‌اند. گویا کسی تعداد زیادی پرچم در بین آنها پخش کرده است. بوش نیز به هنگام حضور در سر صحنه پرچم کوچکی از آمریکا را در دست داشت. به هنگام ورود وی آتش‌نشانان پرچم آمریکا را به اهتزاز در آوردند. به نظر می‌رسد که نصب پرچم بروی لباس، به اهتزاز در آوردن پرچم بر سر درخانه‌ها، ادارات، مغازه‌ها، مدارس و... یک حرکت همزمان بود که از سوی گروه‌های سیاسی غالب بر آمریکا طراحی شد و مورد تشویق قرار گرفت تا احساسات عاطفی، نوع‌دوستانه و میهن‌پرستانه مردم آمریکا را به نمادی رسمی که نشان از Establishment دارد، بدل سازد. «پرچم» به مثابه یک نماد، نشان از یک مؤسسه اجتماعی با ساختاری مشخص دارد که این ساختار در واقع به وسیله افرادی در رأس هرم قدرت رهبری می‌شود. در حقیقت به دست گرفتن پرچم، از کانالیزه کردن احساسات مردمی به مجراهای رسمی و دفاع از سیاست‌های آنها حکایت می‌کرد و این تنها به معنای انتقام‌جویی بود. بدین ترتیب از همان روزهای اولیه، پرچم و شعار انتقام در اتحادی تنگاتنگ اما در دو بُعد متفاوت، یکی در کانال تصویری و دیگری در کانال صوتی، یعنی در تصاویر نشریات و در نوشته‌های آنها غالب می‌شد که این هر دو حاصل تلاش سیاستمدارانی بود که از طریق رسانه‌ها سعی داشتند تا احساسات قابل احترام مردمی صدمه دیده را به کانال‌های مطلوب خود - از طریق این دو

نمادگفتاری و تصویری - سوق دهند. بار ریزش دو برج مرکز تجاری جهانی و یک برج جانبی، تصویر پرچم و مفهوم انتقام، بعدی تازه می‌یافت. صحنه ریزش دو ساختمان که به طور مداوم پخش می‌شد در سایه پرچم، به همراه صحنه‌های حماسی از مردم عادی و آتش‌نشانان، بعدی باور نکردنی به مفهوم انتقام می‌داد که هر لحظه ابعاد آن وحشتناک‌تر می‌شد چرا که آمریکا در می‌یافت که رشیدترین فرزندانش به هنگام کمک به مجروحان در اثر ریزش دو ساختمان جان باخته‌اند. مفهوم انتقام هر لحظه با قدرت بیشتری و با اکوی پیچیده‌تری از سوی رسانه‌ها و رهبران سیاسی تکرار شده، استیصال عمومی را که به اتحاد بدل شده بود، به نفرت از بیگانه و نفرت از عاملان این جنایت تبدیل می‌کرد. نفرتی که به سلاخی خطرناک در دست دولت بوش تبدیل می‌شد تا او همچون پدرش با اقتدار کامل بر خاورمیانه و نیروهای «شیطانی» این خطه از جهان بتازد.

## ۲. ترسیم تصویر دشمن

به‌طور کلی در مطالعات رسانه‌ای، تصویر، تعریف یک موقعیت، است. تعریف یک موقعیت امکان‌پذیر نیست مگر از طریق درونی کردن یک واقعه و درک آن. چنین فرآیندی بدون احتساب بینش‌های بنیادین فرد امکان‌پذیر نیست. از آنجا که این بینش‌ها به‌طور روزمره تغییر نمی‌کند، بلکه شکل گرفته شرایط اجتماعی خاصی است، شماهای ذهنی‌ای را شکل می‌دهد که بعضی از نیروهای اجتماعی را دشمن یا «دگر» فرض کرده و بخش دیگر را «خودی» به‌شمار می‌آورد. بینش نسبت به افعال و رفتار «ما» یعنی خودی‌ها بسیار متفاوت از بینش نسبت به افعال و رفتار «آنها» یعنی دشمنان است. در اینجا «تصویر» از «بینش» تفکیک

می‌شود. تصویر، واقعه بازسازی شده یا تعریف شده به وسیله متن است، حال آن که بینش «فیلتر کورکننده‌ای» محسوب می‌شود که «چشم مؤلف متن را نسبت به واقعیات بسته است» و به اقتباس از الکساندر جرج به شرایطی و ذاتی تقسیم می‌شود. معمولاً رفتارهای جمع دوستانه اگر «مثبت» باشد به «ذات» آنها و اگر «منفی» باشد به «شرایط تحمیل شونده» مربوط می‌شود. اما رفتارهای منفی دشمنان به ذات آنها و رفتارهای خوب دشمنان به تحمیل شرایطی که واکنش‌های «ما» ایجاد کرده، ربط داده می‌شود. بنابراین در این مرحله از تحلیل می‌توان سؤال کرد که رفتارهای مثبت و منفی نیروهای دشمن چگونه توضیح داده شده است و رفتارهای مثبت و منفی نیروهای خودی یا دوست چگونه به وسیله رسانه‌ها تشریح و تعریف شده است؟

## چهره مخوف دشمن

جست‌وجو رسانه‌ها در ترسیم تصویر دشمن چندان به طول نینجامید خیلی زود چهره‌هایی پدیدار شد و تصاویری از چهره دشمنان بر صفحه تلویزیون‌ها نقش بست تا آمریکا بتواند واژه انتقام را بر زمینه این تصاویر و این چهره‌ها حک کند. اولین عکس‌ها چهره بن لادن را به عنوان مظنون اصلی به نمایش در می‌آورد. مرد ریشو با چهره‌ای تیره و موهای تیره‌تر که در بعضی تصاویر اسلحه به دست با اخمی غبارآلوده و چهره‌ای که پلیدی را در ذهنیت اجتماعی غرب یادآور می‌شد، به عنوان مظنون اصلی حادثه بر صفحه تلویزیون نقش بست. در کنار چهره اسامه بن لادن، پنج چهره تیره دیگر، پنج چهره ناآشنای دیگر به عنوان پلیدان تاریخ، مظنونان اصلی این فاجعه و این حادثه‌گور بر صفحات تلویزیون نقش بست. چه اسامی عجیبی، چه چهره‌های عجیب‌تری، چه احساس بیگانگی غریبی نسبت به این

اسامی و چهره‌ها. چه خشم سوزانی در قلب مردم نسبت به صاحبان این نام‌ها و این چهره‌ها احساس می‌شد. با آغاز حملات روشن بوش به نیروهای سیاسی اسلامی به عنوان عاملان این حادثه، اولین مخالفت‌ها و تظاهرات ضد امریکایی در خاورمیانه، خوراک مناسبی را در اختیار رسانه‌های غربی قرار داد. مردمی غیرمتمدن با چهره‌های خشمگین، لباس‌های عجیب، نعره‌زنان، چوب به

زبان‌های عجیب نعره می‌زدند و به جای همدردی، پرچم امریکا را به آتش می‌کشیدند. تلویزیون در یک زمان، صف دوستان و دشمنان را ترسیم می‌کرد. دشمن تنها اسامه بن لادن نبود، بلکه می‌توانست هر آن کسی باشد که در خاورمیانه هدف انگشت اشاره جرج بوش قرار گیرد.

چهره‌های به نمایش در آمده در تلویزیون به دلیل شکل ظاهری خود

■ اگر در امریکا احساسات عمومی اجازه نمی‌داد تا صدای مخالفت شنیده شود و اگر در اروپا فشارهای امریکا اجازه نمی‌داد تا سکوت شیرین رسانه‌ای به تلخی گراید، اوضاع در خاورمیانه متفاوت بود. ■ تا همین چندسال پیش، قبل از آن که در مقالات و تحقیقات گوناگون با کاربرد واژه‌هایی چون مسلمان بنیادگرا و مشابه آن از یک موضع انتقادی برخوردار شود، چنین واژه‌هایی به وفور در نشریات غرب به کار گرفته می‌شد.

دست، الله اکبر گویان در این موقعیت که جهان خود را در غم امریکایی‌ها شریک می‌داند، در این موقعیت که آمریکا از غم و درد و اندوه به خود می‌پیچد، نعره‌زنان، پرچم مقدسش را به آتش می‌کشیدند و بر آدمکی که نمادی از امریکا بود، با چوب حمله برده، نعره‌زنان لگدمالش می‌کردند. آیا مخاطبان خشمگین امریکایی پس از دیدن این صحنه‌ها با عصبانیت فریاد نمی‌زدند که این دشمن است، این چهره‌های غیرمتمدن عجیب، رنگ خون می‌دهند و باید نابود شوند. صف دوستان و دشمنان امریکا مشخص می‌شد. همان قدر که دوستان شبیه امریکایی‌ها بودند، متمدن بودند، در غم امریکایی‌ها خود را شریک می‌دانستند و با چهره‌هایی روشن و صمیمی و چشم‌های خوش‌طینت اما غمگین و اشک‌آلود، شمع به دست، آوازه‌های آشنای مذهبی می‌خواندند، دشمنان ناآشنا بودند، چهره‌هایشان تیره و اخم‌آلود بود. به

عمدتاً مخاطبان را به سوی جناح محافظه‌کار اسلامی متوجه می‌ساخت. جناحی که از نظر باورهای اجتماعی، سیاسی و مذهبی خود بسیار محافظه‌کار، اما از نظر به کارگیری روش‌های مبارزاتی و انقلابی بسیار رادیکال هستند. در این رابطه با توجه به نمونه نوشتاری که در اختیار این محقق بوده می‌توان ادعا داشت که حداقل رسانه‌ها در آن مرحله سعی در «سوق دادن» ایران به سمت دشمنان غرب نداشته‌اند، بلکه در چندین و چند مقاله مختلف به تضاد شدید ایران با طالبان و همچنین تغییر لحن ایران در مقابل واشنگتن از جمله فرستادن پیام‌های تسلیت درباره اتفاقات اخیر امریکا از سوی مقامات ایرانی و حتی شهردار و رئیس شورای شهر تهران نیز اشاره کرده‌اند. در این مقالات همچنین اهمیت استراتژیک ایران برای مقابله با طالبان نیز مورد اشاره قرار گرفته است. بنابراین شاید بتوان نتیجه گرفت که ایران

به همراه چندین ساختار سیاسی - نظامی خاورمیانه‌ای حداقل در این مقطع، هدف انگشت اشاره بوش نخواهند بود.

### ۳. تعادل

بر اهمیت وجود یا عدم وجود تعادل در یک برنامه خبری از آنجا تأکید می‌شود که اساساً خبر در جامعه دموکراتیک از مسئولیتی مهم و بنیادین جهت اطلاع‌رسانی بی‌طرفانه به رأی دهندگان برای کمک به آنها جهت تعیین سرنوشت خویش برخوردار است و ایفای بهینه این مسئولیت امکان‌پذیر نخواهد بود مگر از طریق حفظ تعادل در بازنمایی نظرات و دیدگاه‌های تحمل شده اجتماعی یعنی مواضع سیاسی، اجتماعی حاضر در پارلمان یا در حول و حوش آن.

مطالعه تعادل در اینجا، به دلیل آن است که روزنامه‌نگاران غربی حداقل در ظاهر نیز که شده مخصوصاً در مورد مسائل داخلی در حد امکان، نوعی تعادل صوری را رعایت می‌کنند، اما به هنگام ترسیم تصویر دشمن شکل بازنمایی خبری حذف و اشکال صرفاً تبلیغی به کار گرفته می‌شود. دقیقاً از این زاویه برای این گزارش حائز اهمیت است تا از طریق بررسی مفهوم تعادل در نهایت به ارزیابی شیوه‌های پروپاگاندایی و اقتناعی خبر پردازد. هر قدر این شیوه‌ها مستقیم‌تر و علنی‌تر باشند، تحلیل‌گر می‌تواند در عزم نظام حاکم بر غرب در نبرد با دشمن به تصویر کشیده شده در خبرهای مذکور، مطمئن‌تر شود و هرگاه تحلیل‌گر شاهد به کارگیری زبان خبری و فرم ارائه متعادل خبر حتی به طور نسبی باشد، وی می‌تواند در تعلل و تزلزل غرب در نبرد با «دشمن فرضی» به تصویر کشیده شده، مطمئن گردد.<sup>۲</sup>

### چگونگی مطالعه تعادل

برای سنجش تعادل معمولاً از سه



روش مختلف استفاده می‌شود. ساده‌ترین روش، سنجش «گفتارهای اجازه داده شده» یا «آواهای موافق یا مخالف» در یک برنامه خبری است. اگر دو طرف به یک اندازه سخن گویند، خیر متعادل ارزیابی می‌شود، در غیراین صورت، سوگیری خبری به نفع طرفی است که بیشتر اجازه سخن گفتن به دست آورده است.

علاوه بر سنجش آواها می‌توان از سنجش اصطلاحات و واژه‌ها در معرفی بازیگران اجتماعی نیز استفاده کرد. با تقسیم اصطلاحات به سوگیرانه منفی، مثبت و خنثی و سنجش هر کدام می‌توان تعیین کرد که خبر نسبت به یک بازیگر سیاسی - اجتماعی، متعادل برخورد کرده یعنی تنها به ذکر نام رسمی آنها پرداخته یا آن که سوگیری منفی یا مثبت از خود نشان داده است.

در نهایت می‌توان با مطالعه مباحث گروه‌های سیاسی درگیر در یک تنش یا مبحث اجتماعی، دلایل و نتایج ذکر شده در آنها را مجرد و سپس با دلایل و نتایج طرح شده برای همان حادثه خبری در اخبار مقایسه کرد. نتایج به دست آمده، سوگیری مثبت یا منفی برنامه خبری نسبت به این گروه‌ها یا تعادل آن را نشان می‌دهد.

البته از سایر شیوه‌ها نیز در بررسی تعادل می‌توان استفاده کرد. از جمله این شیوه‌های جانبی می‌توان به مطالعه زیرنویس برای معرفی حادثه خبری (نامگذاری حادثه خبری) و بازیگران اجتماعی درگیر در آن اشاره داشت. همچنین مطالعه گرافیک‌های به کار گرفته شده در یک برنامه خبری مخصوصاً در سمت چپ گوینده به هنگام خواندن خبر می‌تواند در بررسی وجود یا عدم وجود تعادل مورد استفاده قرار گیرد.

رسانه و دشمن؛ تعادل؟

از همان روزهای اول، هیچ تحلیل‌گری

نمی‌توانست انتظار داشته باشد که به «عاملان» جنایتی شگرف اجازه سخن گفتن در یک برنامه خبری داده شود. با توجه به احساسات مردمی، کاملاً قابل درک بود که نظرات «عاملان حادثه» به طور رسمی اعلام نشود. البته از نشریات یک کشور آزاد انتظار می‌رفت که به خود اجازه دهند که نظرات سایر مخالفان «تحمل شده» انتقادی را انعکاس دهند. بعضی از مخالفان همچون چامسکی موضع مشخص و رادیکال خود را بر ضد اختاپوس قدرت از همان لحظات اول اعلام داشتند. اما باید توجه داشت که این نظر در نشریات خاورمیانه انعکاس بیشتری داشت تا در آمریکا. به طور کلی می‌توان گفت که صدای مخالف تقریباً شنیده نشد. یعنی اگر به شمارش همه گفتارها پردازیم، درصد گفتارهای مخالف از نظر آماری تقریباً قابل اغماض است. سؤال اینجاست که اگر برای نشریات آمریکا این امر به دلیل عمق فاجعه قابل فهم باشد، آیا در نشریات اروپایی و رسانه‌های خبری بین‌المللی نیز سکوت محض مخالفان قابل درک است؟

از CNN به مثابه سازمانی تلویزیونی که «تا همین چند وقت پیش» ادعا داشت که یک سازمان واقعاً بین‌المللی خبری است و به خبرنگاران خود دستور داده بود که از به کار بردن لغاتی چون «خارج»، «خبرهای خارجی» و «خبرهایی از خارج» به شدت خودداری کنند، انتظار می‌رفت که کمی «غیرمیهن پرستانه‌تر» برخورد کند. اما گویا ابعاد فاجعه چنان عظیم بود که احساسات غریزی CNN، شم بین‌المللی او را کم‌رنگ کرد. CNN نیز همچون هر رسانه میهن پرست دیگری به وظایف خود در جهتی که انگشت اشاره بوش نشانه رفته بود، عمل کرد.

CNN در رابطه با به کارگیری گرافیک‌ها و «معرفی» که به شکل زیرنویس انجام می‌شود، شیوه‌های علناً

پروپاگانداپی را مورد استفاده قرار داد. به کارگیری واژگانی که به رنگ قوز در زیر تصویر در ابتدای یک معرفی به شکل درشت قرار می‌گرفت، تنها می‌توانست آشکارا یک ترفند پروپاگانداستی محسوب شود و جایگاهی در شیوه‌های نوین ارائه خبر متعادل ندارد مگر آن که واژگان مزبور خنثی بوده و تنها به نام‌گذاری بهتر حادثه خبری برای بالا بردن حافظه مخاطب بپردازد. به کارگیری واژه‌ای چون انتخابات و مشابه آن خنثی محسوب می‌شود. اما عبارتی چون جنگ با تروریسم (در حالی که جنگ می‌توانست با مردم افغانستان باشد نه با تروریسم)، کاملاً سوگیرانه است. دقیقاً به دلیل تصویر یک جانبه‌ای که رسانه‌های غربی از اوضاع ترسیم می‌کردند، ناگهان در این فضای خالی خبری، در خاورمیانه، تلویزیون الجزیره منزلتی خاص پیدا کرد. اگر در آمریکا احساسات عمومی اجازه نمی‌داد تا صدای مخالفت شنیده شود و اگر در اروپا فشارهای آمریکا اجازه نمی‌داد تا سکوت شیرین رسانه‌ای به تلخی گراید، اوضاع در خاورمیانه متفاوت بود.

### واژه‌ها و تعادل

تا همین چندسال پیش، قبل از آن که در مقالات و تحقیقات گوناگون با کاربرد واژه‌هایی چون مسلمان بنیادگرا و مشابه آن از یک موضع انتقادی برخورد شود، چنین واژه‌هایی به وفور در نشریات غرب به کار گرفته می‌شد. بنیادگرا به معنای آن است که فرد همه تصمیمات سیاسی و اجتماعی خود را با توجه به یک سری بنیادها و باورهای فکری «راسخ» اتخاذ می‌کند. از آنجا که این بنیادها برای چنین فردی بسیار اصلی محسوب می‌شود، تخطی از آنها نه تنها مقبول نیست، بلکه گاه ارتداد نیز به حساب خواهد آمد. وقتی نیروی سیاسی، بنیادگرا معرفی می‌شود، منظور به کار گیرنده واژگان این است که با

این فرد نمی‌توان مذاکره کرد، با این نیرو نمی‌توان به بحث نشست، آنها چنان بر بنیادهای فکری خود پایبندند که عدول به معنای ارتداد است.

اگر امکان مذاکره با یک نیروی سیاسی از بین برود، مبارزه با چنین نیرویی یا به شکل فشارهای دهشتناک سیاسی و یا از طریق سرکوب نظامی امکان‌پذیر خواهد بود. به‌کارگیری واژه بنیادگرا در مورد یک نیروی سیاسی را دقیقاً می‌توان در راستای آماده کردن افکار عمومی در رابطه با عدم گفت‌وگو و مذاکره از یک سو و به‌کارگیری شیوه‌های فشار سیاسی یا جنگ به اصطلاح سرد از سوی دیگر درک کرد که این می‌تواند در یک نهایت به فشارهای نظامی همچون بمباران‌های مقطعی برای مجبور کردن بازیگر سیاسی به انجام خواسته‌های موردنظر نیز بینجامد. اما در سال‌های اخیر به جای واژه بنیادگرا بیشتر و بیشتر، واژه «اسلامیست» یا اسلام‌گرا به کار گرفته شده است. واژه اسلام‌گرا نیز ذات ایدئولوژیک بازیگر سیاسی موردنظر را مطرح می‌سازد و به همین دلیل نیز همه حرکات وی از جمله مبارزه سیاسی او را به ذات وی ربط می‌دهد و نه به شرایط اقتصادی و اجتماعی از جمله سرکوب دهشتناک. اما واژه اسلام‌گرا امکان مذاکره سیاسی را از بین نمی‌برد و بنابراین راه را برای گفت‌وگو و شنود بین نیروی به‌کارگیرنده این واژه و افرادی که با این واژه معرفی شده‌اند کاملاً متنفی نمی‌کند.

در حالی که نشریاتی چون Express، عاملان حادثه ۱۱ سپتامبر را اسلام‌گرا معرفی می‌کردند، اشیپگل، تنها به تروریست بودن آنها اشاره کرد. البته اشیپگل نیز در نهایت در بعضی از مطالب خود، واژه اسلامیست را به کار گرفت. مطبوعات مهم امریکایی و تلویزیون‌های اصلی آنها از به‌کارگیری کلمه اسلام‌گرا یا بنیادگرا به طور کلی خودداری ورزیدند و عمدتاً از آنها به نام تروریست نام بردند.

البته شاید بتوان ادعا کرد که به دلیل تأکید بیش از حد بر تصاویر بن‌لادن و تظاهرات ضد امریکایی در خاورمیانه، ابعاد منفی واژه بنیادگرا در ناخودآگاه مخاطبان احتمالاً زنده شود و بار منفی آن به لغت‌هایی چون تروریسم و افراطی بُعد تازه‌ای ببخشد. همان‌طور که آدرنو نیز تأکید می‌کند، تنها متفاوت بودن، همگون نبودن، همانند دیگران نبودن نمی‌تواند موجبات تبدیل یک فرد یا جمع به شیء مورد تنفر عمومی باشد، بلکه در مقابل نوگرایی ایستادن نیز دلیل مهم دیگری محسوب می‌شود و مسلمانان تظاهرکننده و خشمگین مسلماً با مفاهیم «مدرن» در تضاد کامل قرار داشتند. لوی استراوس هم البته در مردم‌شناسی در رابطه با مفهوم تابو به متفاوت بودن و شاید از آن مهم‌تر به غیرقابل درک بودن یک پدیده اشاره می‌کند. در اینجا بحث بر سر آن است که چگونه یک نژاد، یک مذهب به تابو تبدیل می‌شود. به همین دلیل نیز جهودها مورد تنفر بودند و امروز این امر شاید بتواند در مورد مسلمانان نیز صدق کند.

اما تقریباً در تمام گزارش‌هایی که از ایران ارائه شد، واژه «جمهوری اسلامی» به چشم نمی‌خورد و آنها تنها از ایران و دولت ایران و تهران نام برده‌اند که با توجه به تعیینات منفی از واژه اسلام که متأسفانه در آن مقطع به ناحق در ذهنیت اجتماعی غرب ایجاد شده بود، این نحوه برخورد روزنامه‌نگاران غربی می‌تواند نشانگر برخورد مثبت آنها با ایران و دولت ایران باشد. آنها نمی‌خواستند با تأکید بر ایدئولوژی ایران، در آن مقطع، تعیینی منفی در افکار عمومی برای ایران به وجود آورند. حتی اگر در شرایط عادی نیز نشریات غرب عمدتاً از ایران و دولت آن بدون ذکر ایدئولوژی این کشور یاد کنند، باز هم اگر در موقعیت مزبور خواهان برخورد منفی با ایران بودند، مسلماً بر ایدئولوژی ایران و دولت آن تأکید

می‌کردند چرا که این امر می‌توانست برخلاف تمام واقعیت‌ها فصل مشترک ایران، تروریست‌ها و بن‌لادن در اذهان عمومی غرب محسوب شود.

#### ۴. فرآیند تکاملی مباحث در طول دوره خیر

پوشش خبری یک رویداد را نمی‌توان حجمی از گزارش‌های بی‌هدف دانست، بلکه هر پوشش خبری از نقطه‌ای آغاز می‌شود، در جایی به اوج و سپس «به نتیجه‌ای روشن» یعنی به پایان می‌رسد. به عبارت ساده‌تر در پوشش خبری یک رویداد، تکاملی از بحث‌های متفاوت را می‌توان شاهد بود. برای تحلیل فرآیند تکاملی پوشش می‌توان تک تک گزارش‌های خبری را بررسی کرد ولی به دلیل کمبود وقت تنها به بررسی سرمقاله‌های نشریات عمده امریکایی و مسیر تکاملی این مباحث جهت خلاصه کردن آن به یک متن فراگیر، به یک نتیجه‌گیری کلی بسنده می‌شود.

#### روند شکل‌گیری مباحث

پس از آن که اوج فاجعه در همان آغاز مورد بررسی رسانه‌ها قرار گرفت، بلافاصله در سرمقاله‌ها و گزارش‌های مختلف مخصوصاً گزارش‌های خبری تلویزیون‌ها بر تنها نبودن مردم امریکا تأکید شد. در «تنها نبودن» مردم امریکا به طور مشخص به نام کشورهای هم‌درد و تصاویر سوگواری مردم آنها تأکید می‌شد. حاصل این گزارش‌ها از لندن و پاریس و بالاخره سراسر جهان در ذهنیت شکسته امریکای زخم خورده، مرهمی بود که سخت به آن احتیاج می‌رفت؛ ما تنها نیستیم، جهان با ماست، جهان در کنار ماست.

یکی دو روز پس از حادثه بر لزوم اتحاد ملی و پشتیبانی از میهن و رئیس‌جمهور در شرایط بحرانی تأکید شد. البته

رسانه‌ها بلافاصله در مواجهه با وجدان حرفه‌ای خود از آن جملات میهن پرستانه کمی شرم زده شدند و به این نکته پرداختند که همه خوانندگان بر پوشش «آلتر» ملی و میهن پرستانه آنها صحه گذاشته بودند.<sup>۲</sup> پس از آن که به مردم نوید یک شرایط اقتصادی متداوم و مثبت داده شد، به ناگهان به همراه بوش چگونگی پیش بردن عملی شعار انتقام یعنی برپا داشتن جنگ، مورد مطالعه قرار گرفت. جنگ در این مرحله به عمده ترین موضوع سرمقالات و گزارش‌های اصلی نه تنها رسانه‌های نوشتاری بلکه تلویزیون‌هایی چون CNN و عمده ایستگاه‌های تلویزیونی تبدیل شد. با آغاز حرکت «مقتدرانه» بوش به طرف جنگ و سازماندهی این امر، سرمقاله‌ها عمدتاً به حمله به عناصر سست، افراد یا نیروهای دو دل پرداختند که با برشمردن مباحث شاید حتی درست و انسانی در امر جنگ اخلاص می‌ورزیدند. امر جنگ به مهم‌ترین امر امریکا تبدیل شد و برای آن که در امر جنگ هیچ‌گونه خللی وارد نیاید کم‌کم گزارش‌ها و سرمقاله‌های مختلف در مورد جنگ میکروبی به‌طور کلی و سیاه‌زخم به‌طور مشخص پدیدار می‌شد تا نفرت و انزجار لازم برای ادامه جنگ همچنان در قلب تپنده افکار عمومی حس شود.

### نتیجه‌گیری

تحقیق حاضر در چهار بخش ارائه شد که در بخش اول تحقیق، این نتیجه به دست آمد که تصاویر تلویزیونی پخش شده در ساعات اولیه روز ۱۱ سپتامبر باعث ایجاد استیصال ذهنی در مخاطبان شد. استیصالی که برای آمریکایی‌ها از جنگ ویتنام به این سو پدیده‌ای غریبه و ناآشنا به‌نظر می‌رسید.

با سرازیر شدن مردم به سوی محل حادثه، دوربین‌های سرگردان تلویزیونی، «مجبور» به پخش صحنه‌هایی از مردم

گریانی شدند که به یکدیگر دل‌داری داده و در خیابان‌ها با همدیگر همدردی می‌کردند. این تصاویر، استیصال را به حماسه‌ای از اتحاد مردمی تبدیل کرد. در اینجا بوروکراسی حاکم بر امریکا وارد صحنه عمل شد تا اتحاد حماسی و انسانی مردم نیویورک و همدردی شهروندان سراسر امریکا با آنها را به نمایشی از یک ملت شوونیست پرچم به دست تبدیل سازد. بخش دوم این گزارش ابتدا به تعریف تصویر یا انگاره پرداخت. در اینجا تصاویر پخش شده از بن لادن و سایر افراد متهم، در رابطه با ایدئولوژی اسلامی و ضدغربی آنها بررسی شد.

تبادل، موضوع بخش سوم این گزارش کارشناسانه بود. پس از تعریف کلی مبحث به مطالعه روش‌های بررسی تعادل اقدام شد. در همین رابطه موفقیت الجزیره به حفظ همین مبحث یعنی تعادل، نسبت داده شد.

در بخش چهارم سیر طبیعی مباحث در رابطه‌ای به هم مرتبط بررسی شد. گفتمان نفرت در پوشش خبری واقعه ۱۱ سپتامبر همه جنبه‌های پوشش خبری را در یک بُعد بسیار کلان «به نظم در می‌آورد».

این گزارش پیش‌بینی می‌کند که دو جنگ یکی در مقابل دوربین‌های تلویزیون و دیگری در واقعیت اتفاق افتد. در واقعیت نیروهای امریکایی پس از بمباران شدید شهرها، سعی خواهند کرد تا در نهایت جای طالبان را در شهرها با نیروهای مخالف در کوه‌ها تعویض کنند. اما اگر این نقشه جنگ واقعی است، سناریوی دیگری برای جنگ رسانه‌ای نوشته شده است. در این سناریو سربازان امریکایی زمانی که طالبان از شهرها خارج شد، در مقابل دوربین‌های تلویزیونی، شهرهای افغانستان را فتح و مورد تشویق افغان‌هایی قرار می‌گیرند که با لباس نو «از پشت وارد صحنه شده‌اند». جنگ واقعی و

جنگ تلویزیونی برای دو هدف متفاوت طرح‌ریزی شده‌اند؛ یکی التیام بخشیدن به زخمی که رویداد ۱۱ سپتامبر در ذهنیت امریکایی‌ها ایجاد کرد و دیگری ضربه زدن به عزم جنبش اسلامی محافظه کارانه و نیروهای طرفدار آن در سرتاسر خاورمیانه. □

### پی‌نوشت‌ها:

۱. معنای کلان فوقانی اصطلاحی است که ون دایک درباره خلاصه‌ترین مفهومی به کار می‌گیرد که به‌طور کلی پس از مطالعه یک متن در ذهن شکل می‌گیرد. از نظر گفتمان‌شناسان «معنای کلان فوقانی» خلاصه فهرست‌هایی است که محقق از معنای «موضوعی» یا خرد متن استخراج می‌کند و آنها را پس از خلاصه‌نویسی در یکدیگر ادغام می‌کند.

۲. هارتلی در کتاب فهم اخبار به نقل از «هال» نقشه‌ای رسم می‌کند که در آن انعکاس نظرات بازیگران سیاسی - اجتماعی تابعی از دوری یا نزدیکی آنها به مرکز یعنی پارلمان فرض شده است.

۳. تنها کافی است که تعداد تصاویر مربوط به پرچم‌های امریکا در شماره مخصوص News Week Commemorative Issue به نام A New AMERICA? چاپ Fall 2001 را مورد شمارش قرار داد.

### منابع:

- Teun a van Dijk, 1991. Racism and the Press Routledge  
 Teun a van Dijk, 1988, News as Discourse, LEA Publication  
 Teun a Van Dijk, 1988, News as Analysis, LEA Publication  
 Teun a Van Dijk, 1988, Opinion and Ideologies in the Press, In Approaches to Media Discourses, 1998 Edited by Allan Bell and P. Garret.  
 Fowler Rouger, Language in the News, 1991, Roultdedge

مقالات متعدد از

- R. Barthes, Image. Music. Text. 1975 edition. Hill and Wang Teja Mirfakhraee, Image of the Israeli- Palestinian Conflict & The Discourse of Peace. 1993 Presented 1995 Oslo University  
 Edward W.Said, Culture and Imperialism, 1993, KNOFF

تزا میرفخرایی، آوای خاموش در گفتمان تبلیغ، ۱۳۷۷، مجموعه مقالات، وزارت ارشاد اسلامی، بابک احمدی، مدرنیته و اندیشه انتقادی، ۱۳۷۳، نشر مرکز.